

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید - سال ششم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۹ - شماره پیوسته ۲۸

سیمای معشوق در « فال چل سُرُو (چهل سرود) » لکی (ص ۹۳-۱۱۵)

سودابه فرهادی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، پیمان کریمی<sup>۲</sup>

: 20.1001.1.2345217.1399.10.2.5.3

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۲۲

### چکیده

چل سُرُو به معنی چهل سرود یا چهل تکبیت به زبان لکی است؛ که به صورت فال و برای پی بردن به سرانجام نیتی که شخص گیرنده فال در دل دارد، گرفته می‌شود. این رسم دلنشین که یکی از مظاهر ادبی مناطق لرستان، ایلام و کرمانشاه است؛ از قدمت زیادی در میان مردمان این نواحی برخوردار است. معشوق در ابیات این فال جایگاه ویژه‌ای دارد. از این روی در مقاله حاضر به بررسی سیمای معشوق در ابیات این فال پرداخته شده است تا در کنار توصیف سیمای معشوق در ابیات چهل سرُو، این رسم ادبی در جامعه فرهنگ و ادب ایران بهتر شناخته گردد. از پژوهش پیش رو که به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است، نتایج حاصل شد که نشان از اوصاف ظاهری متمایز و استعارات و تشبیهاتی با وجه شباهت‌ها و ارکانی متفاوت است که معشوق ابیات فال چهل سرُو را از معشوق شناخته شده ادب فارسی جدا می‌کند و این نکته بدون شک متأثر از محیط و شرایط جغرافیایی مناطق غرب کشور است.

کلمات کلیدی: ادبیات لکی، فال، چل سُرُو، سیمای معشوق.

Email : sudabe.farhadi.62@gmail.com

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان.

Email : peyman.karimi.66@gmail.com

<sup>۲</sup>. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان.

## ۱. مقدمه

قوم لک مردمی دارای گویش و فرهنگ خاص خود هستند. این قوم نیز مانند دیگر اقوام ایران زمین جولانگاه پرورش سرایندگان و گویندگانی بوده که هر یک به نوعی به بیان ارزش‌های فکری و هنری خود در قالب زبان مادری‌شان پرداخته‌اند. فرهنگ عامیانه و خاصه، ادبیات شفاهی و نانویس این زبان، گلگشتی از باورها، تخیلات، عواطف، خودشناسی و خدانشناسی است که با سادگی بیان همراه شده و هر اهل دلی را به خود می‌کشاند.

چل‌سرو (چهل سرو)، یکی از نشانه‌های غنای فرهنگ و ادبیات لک زبان‌هاست. سوز عاشقانه و دعا برای برآورده شده حاجات خود و عزیزان در این رسم ادبی که هم تفأل است و هم نوعی مشاعره، موج می‌زند. این مقاله ابتدا با معرفی بیشتر این آیین شعرخوانی، به بررسی آن دسته از اشعار و ابیاتی که به شکل‌های مختلف به معشوق و مظاهر او اشاره دارد می‌پردازد؛ تا از این رهگذر در جهت حراست از فرهنگ بومی این مرز و بوم که از فرایض معنوی و سند هویت ماست، قدمی برداشته و نشان دهد چهره واقعی فرهنگ ایران زمین از چه ظرافت و قداستی برخوردار است. لازم به ذکر است اشعاری که به عنوان نمونه آورده شده، بیشتر شفاهی بوده و با توجه به تفاوت‌های لهجه‌ای و نانویس بودن اشعار، ممکن است با تفاوت در تعداد محدودی از واژگان در مناطق مختلف مواجه شویم.

نویسندگان مقاله در پی رسیدن به اهدافی چون شناسایی قوم لک و ادبیات شفاهی و فال چهل سرو، بی‌بردن به غنای فرهنگی ادبیات شفاهی و پیوند عمیق آن با زندگی مردمان قدیم و بازتاب آن در ادبیات عامه غرب کشور بخصوص در ابیات چهل سرو، فراهم شدن زمینه برای زنده کردن دوباره این سنت ادبی در میان نسل‌های امروزی و پیوند نسل امروز با نسل دیروز، آشنایی دیگر اقوام ایرانی با ادبیات عامه غرب کشور از جمله ابیات چهل سرو، هستند.

### ۱-۱. پرسش پژوهش

وجه تمایز معشوق فال چهل‌سرو - از لحاظ اوصاف ظاهری و باطنی - با معشوق ادب فارسی چیست؟

### ۱-۲. پیشینه پژوهش

درباره چل‌سرو و جایگاه و سیمای معشوق در اشعار شاعران مختلف، پژوهش‌هایی به شکل جداگانه انجام گرفته؛ اما تا به حال پژوهشی که در آن به طور اخص به بررسی جایگاه معشوق در ابیات چهل سرو پردازد، انجام نگرفته‌است. از میان کتاب‌هایی که به طور تخصصی به بحث چهل‌سرو

پرداخته‌اند، می‌توان به سه کتاب «سروده‌های ماندگار» از جهان‌شاه آزادبخت (۱۳۸۶)؛ «چهل سرو» از علیمردان عسگری عالم (۱۳۹۰) و «چهل سرو» به قلم عباس وثوقی منش (۱۳۹۵) اشاره کرد. برخی از ابیات مورد استفاده در این مقاله از این سه کتاب استخراج شده و باقی ابیات در تحقیق میدانی به دست آمده‌است. در کنار این کتب تخصصی، در میان دیگر آثار مکتوب شعرای لک و لر زبان هم می‌توان به شکل پراکنده به ابیات چهل سرو برخورد. از جمله در کتاب «فهلویات یا پهلویانه‌ها» دیگر اثر علی‌مردان عسگری عالم (۱۳۸۲)؛ که نویسنده در آن به جمع‌آوری تک‌بیت‌های کهن سور و سوگ، به زبان لکی پرداخته‌است، همچنین پایان‌نامه‌ها و مقالاتی نیز با محوریت چهل سرو در طی سالیان اخیر موضوع پژوهش‌های پژوهشگران بوده‌است. از جمله می‌توان به پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «بررسی اشعار چهل سرو (چهل سرود) به زبان لکی» (۱۳۸۸) به قلم صادق جوادى اشاره کرد. از میان مقالات نیز می‌توان مقاله «چهل سرو، سرود سرنوشت» به قلم علی زبودار (۱۳۷۶) و «تحلیل فال چهل سرو در گویش لکی کاکاوندی شهرستان هرسین نوشته» صفیه مردادخانی و آمنه رستمی (۱۳۹۰) را نام برد. قابل ذکر است که دو پایان‌نامه با عنوان «زن در ادبیات منظوم لکی» (۱۳۹۱) به قلم محمدیونس صادقیان و «سرایانامه‌سرایی در شعر لکی» (۱۳۹۵) به قلم اسد فرهمند در دانشگاه لرستان نوشته شده‌است؛ که از نظر موضوعی با مقاله حاضر قرابت‌هایی دارند؛ اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در جستجویی که انجام گرفت، اثری که به موضوع این مقاله پرداخته باشد، دیده نشد.

با توجه به شفاهی بودن ابیات چهل سرو، بزرگ‌ترین منبع مورد استفاده، ذهن سالخوردگان و پیران گذشته است که در شب‌های زمستان با این سنت هنری روزگار می‌گذرانده‌اند. از همین‌روی مهم‌ترین منبع نویسندگان مقاله نیز همین ذهن‌های بارور بوده‌است. با توجه به پراکندگی این سنت هنری در میان مناطق غرب کشور و از آنجایی که افراد مورد نظر از قومیت‌های مختلف لک، لر و کرد زبان بوده‌اند، نویسندگان مقاله با مشکلاتی از جمله اختلاف در تلفظ بعضی واژه‌های موجود در ابیات مواجه بوده‌اند. البته باید اشاره کرد که این رسم، مختص لک‌زبان‌هاست و بعد با کمی تغییر لهجه در مناطق همجوار نیز رایج شده است؛ «اما این سروده‌ها که گوشه‌ای از هویت فرهنگی برخی اقوام زاگرس‌نشین را تشکیل می‌دهد به سه گویش لکی و لری و کردی سروده شده‌اند و در آن‌ها به مناطقی که امروز در استان‌های همدان، ایلام، کرمانشاه، لرستان و... است، اشاره شده‌است» (آزادبخت، ۱۳۸۶: ۱۴). بر همین اساس بر پایه گویشی که سروده شده، نوشته شده‌اند.

از افرادی که در تحقیق میدانی پژوهش مورد نظر، یاریگر نویسندگان بوده‌اند می‌توان افراد زیر را نام

برد:

آقای ابراهیم ابراهیمی ۶۰ ساله اهل قلعه‌تسمه از توابع دره‌شهر ایلام؛ خانم زینب عبدالهی ۵۵ ساله اهل بهشت‌آباد از توابع دره‌شهر ایلام؛ خانم فخریه هنجاری ۶۲ ساله اهل وحدت‌آباد از توابع دره‌شهر ایلام؛ آقای احمد هنجاری ۶۷ ساله اهل سرخ‌آباد از توابع دره‌شهر ایلام؛ آقای منوچهر کریمی اهل

شهرستان هرسین کرمانشاه؛ خانم زینب کاوسی اهل شهرستان هرسین کرمانشاه؛ آقای جهانگیر نصیری ۹۰ ساله اهل روستای گاوکش از توابع نورآباد لرستان؛ خانم صدری چواری، ۵۴ ساله اهل نورآباد لرستان.

## ۲. بحث

### ۲-۱. زبان و ادبیات لکی

اگر ما از تاریخ محلی خود، ماهیت و اجزای اصلی آن، انسان‌ها، شرایط زندگی، آرمان‌ها، آرزوها، باورها و عقایدشان آگاهی چندانی نداشته باشیم؛ اگر از شاعران و اشعاری که آفرینش آن‌ها هنری ویژه می‌خواهد و دستاویز و پناه آدمیان در تنهایی‌ها بوده و یا موجب دور هم بودن‌هایشان شده‌است غفلت کنیم؛ قدر و قیمت سروده‌های آنان در سطح زمزمه‌هایی که به مرور کم‌رنگ می‌شوند باقی می‌ماند. با مطالعه اشعار شاعران محلی غرب ایران، اعم از لک و لر و کرد، به زیبایی‌ها، سادگی‌ها، اصول و قواعدی می‌رسیم که خود به بهترین وجه گویای تمایز آثار این گویندگان و نویسندگان از دیگر اقوام ایران زمین است، هم در زبان و هم در ادبیات. زبان لکی یکی از گویش‌های مهم در زاگرس است. این زبان اساساً در بین طایفه‌های سلسله دلفان در جلگه‌های الشتر و خاوه در میان طایفه بیرانوند در مشرق خرم‌آباد و در بین طایفه‌های پشتکوه ایلام از جمله طرهانی‌ها، جلالوندی‌ها، هیلانی‌ها و نیز در بین شماری از طایفه‌های ساکن در لرستان، کرمانشاه و کردستان رواج دارد(نک: اینگه دمانت، ۱۳۷۵: ۴). رستم رحیمی درباره قدمت زبان لکی می‌نویسد: «وجود افسانه‌های فراوان، چیستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها و... در زبان لکی نشانه غنی بودن، دیرینگی و سالم ماندن این زبان می‌باشد و گویای آن است که زبان لکی نقش و اهمیت فراوانی در تاریخ این مرز و بوم داشته است. زبان لکی از لحاظ کثرت لغات و پیرایشی، واژه‌های غنی و بکر قابل توجه می‌باشد. لکی خود شاخه‌ای وسیع گسترده و شیرین از زمان حضور زردشتیان و ساسانیان در ایران می‌باشد» (رحیمی، ۱۳۷۹: ۹).

همچنین قلی‌پور و توسلی نقل می‌کنند که: «راولینسون تاریخ‌نگار معروف، قدمت زبان لکی را هم‌زمان با زبان پهلوی می‌داند. زبان لکی از نظر واژگان، اصطلاحات و جملات غنی است و بسیاری از کلمات آن دارای اوزان عروضی‌اند. لک‌ها آثار مکتوب زیادی با موضوعات ائمه اطهار، نقش دین در زندگی، ستایش طبیعت و امور هستی‌شناختی، در شعر و ادبیات دارند» (قلی‌پور و توسلی، ۱۳۸۶: ۸۲). ادبیات شفاهی و فولکلور لک‌ها از جمله بارزترین وجوه فرهنگی زندگی آن‌هاست (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۷۳) که از آن جمله است: شاهنامه‌خوانی، چهل‌سرو، فهلویات و... در این میان چهل‌سرو، سور سروده‌ای است که در کنار سوگ سروده‌های لکی، بخشی از ادبیات قوم لک را به خود اختصاص داده است. «در بین اشعار لک‌زبانان، تک‌بیت‌های شادمانه‌ای با عنوان چهل‌سرو دیده می‌شود که در بین

سیمای معشوق در فال چهل سُرُو... (ص ۹۳-۱۱۵)-----سودابه فرهادی و ... ۹۷

ساکنان این منطقه به فال چهل سرو معروف است. ابیات این فال به بخشی از فرهنگ شفاهی مناطقی در زاگرس می‌پردازد. هنوز هم در بسیاری از مناطق زاگرس نشین این فال رایج است و در شمار میراث مدنیت گذشته به شمار می‌آید» (روح الامینی، ۱۳۶۸: ۸۱).

شفاهی بودن ادبیات، ستمی بزرگ به برخی آثار ادبی است و بی‌شک اگر کتابتی وجود داشت شاهد بهترین‌ها بودیم. «متأسفانه آثار منثور چندانی در زبان و ادبیات لکی دیده نمی‌شود؛ اما آثار منظوم لکی به وفور در دست است. ادبیات عامیانه لکی شامل موارد زیر است: موره و هوره، چیستان، لالایی، چریکه (بیت)، فال چهل سرو، ضرب المثل، ترانه محلی، قصه‌ها و ...» (نجف زاده قبادی، ۱۳۹۱: ۱۶). سید حمید جهان‌بخت در کتاب «رند لرستان» اشاره می‌کند که سرایندگی و گویندگی لک‌زبان‌ها هیچ‌گاه برای هنرآرایی یا مسابقه نبوده است، بلکه در اکثر مواقع سعی آن‌ها مشارکت در شادی و غم مردم، سوز عرفانی و اشتیاق و عشقی بوده که گاهی با حماسه می‌آمیزد. در اشعار شعرای لک، بین معنای برآمده از شعر و معنای مورد نظر شاعر تفاوت آن‌چنانی وجود ندارد، داستان سرایی در اشعار لکی یا اشعار فارسی شعرای لک تبلور ویژه‌ای دارد (نک: جهان‌بخت، ۱۳۸۵: ۲۹). «شعر لکی معمولاً دارای سه رنگ دینی، حماسی و عشقی است. بین مضامین اشعار شعرای لک مشابهت‌های فراوانی وجود دارد که حاکی از اشتراک در دین، حماسه، محیط، اسوه‌ها و ارزش‌هاست. عشق‌ها معمولاً بی‌مراد، حماسه‌ها پرپند، تشبیهات به طبیعت نزدیک و خلاصه حاصل ادبیات لکی خرمی از داستان‌های خودی و بیگانه است. اهمیت حس در اشعار لری بیش‌تر از تخیل است. بالعکس در اشعار لکی قوت خیال چشمگیرتر از قدرت حس عمل می‌کند، اگر چه در اشعار لکی هر دو ویژگی کم یا زیاد کاربرد دارند» (همان).

## ۲-۲. فال چهل سُرُو (چهل سرو) و طریقه گرفتن آن

ادبیات عامه در تمامی ابعاد زندگی بشر چه مادی چه معنوی تأثیر شگرفی دارد و آن را می‌توان در بخش‌هایی چون داستان‌ها و افسانه‌ها (ادب عامه منثور) و اشعار عامه (ادب عامه منظوم) که «تصنیف ترانه» (بهار، ۱۳۱۴: ۱۱۵)؛ یا «عامه سروده» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۶۴). نیز نامیده شده‌اند، مورد بررسی قرار داد. با توجه به این تقسیم‌بندی می‌توان چهل سرو را جزو عامه سروده‌هایی دانست که در زمزمه‌های محلی بالیده و رشد کرده‌است. زمزمه‌هایی که در فراز و فرودهای زندگی، همچون عنصری جاندار، باری از مشکلات را از دوش مردم برمی‌داشته و رنج‌های ناشی از کار در مزارع، گلهداری یا کشاورزی را تا حدی التیام می‌داده‌است. ترانه‌هایی که گاه با موسیقی همراه می‌شد و بر سر زبان‌ها می‌افتاد.

پیش‌تر اشاره شد که چهل سرو در واقع نوعی فال است. فال و فال گرفتن در فرهنگ ایرانی سابقه‌ای کهن دارد. معیار صدق این کلام، کتب ادبی و اشعار بسیاری از شاعران است که به کرات به فال و تفأل اشاره کرده‌اند. این میراث کهن در میان مردمان مناطق گوناگون ایران نیز رواج دارد و در بعضی

مناطق به فراخور شرایط تاریخی و فرهنگی، یک یا چند نوع فال رایج است. از نمونه‌های این رسم رایج، فال چل‌سرو (چهل سرود) است که در غرب ایران و عموماً در لرستان، ایلام و کرمانشاه و در میان مردم لک زبان مرسوم است. که گویا ظاهراً نوعی فال شبیه به آن موسوم به چهل‌بیتو در شمال کشور نیز رایج است. اما درباره فال چهل‌سرو باید گفت: «در بین اشعار لک‌زبانان، تک‌بیت‌های شادمانه‌ای با عنوان چهل‌سرو دیده می‌شود که در بین ساکنان این منطقه به فال چهل‌سرو معروف است. ابیات این فال به بخشی از فرهنگ شفاهی مناطقی در زاگرس می‌پردازد. هنوز هم در بسیاری از مناطق زاگرس نشین این فال رایج است و در شمار میراث مدنیت گذشته به شمار می‌آید» (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۸۱). همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد چهل‌سرو شامل ابیاتی پرسوز و سرشار از زیبایی‌های ادبی با مضامین متعدد و متنوع و در عین حال عمیق و لطیف است که بیانگر حالات و روحيات و موقعیت‌های گوناگون زندگی و رفتار آدمی و همچنین طبیعت پیرامون وی است. این ابیات، برای بیان معنی و مضمون و در نتیجه برای حاصل و نتیجه فال چهل‌سرو، دارای قابلیت بسیار بالایی هستند. ویژگی عمده ابیاتی که در فال چهل‌سرو به کار برده می‌شود این است که تاریخ سرایش و سراینده آن‌ها مشخص نیست.

نحوه گرفتن فال عموماً به این شکل است که ابتدا مجلسی با حضور چند نفر تشکیل می‌گردد. آن‌گاه یک نفر از این جمع، چهل دانه تسبیح یا چهل عدد سنگریزه را جدا کرده و آن‌ها را در حالی که از دید دیگران مخفی است نزد خود نگه می‌دارد، زیرا افراد حاضر نباید به هیچ وجه تسبیح و دانه‌های آن را ببینند. پس از آن، سه دانه اول را به نام الله، محمد (ص)، علی (ع) و به قصد تبرک و فال نیک جدا می‌نماید و فال‌گیری شروع می‌شود. در این هنگام حاضران در مجلس هر کدام چند کلمه اول (نیم مصراع) یک بیت لکی از فال را می‌خوانند. فردی که تسبیح را در دست دارد به محض شنیدن نیم بیت لکی، یک دانه تسبیح از چهل دانه را جدا می‌کند. و از آنجا که این کار را مخفیانه انجام می‌دهد، هیچ کس نمی‌داند که به دانه چندم تسبیح رسیده است. هنگامی که نوبت به دانه چهارم رسید، فرد شماره انداز، نیم مصراع پایانی را که یکی از حاضران خوانده است به صورت کامل و با صدای بلند بیان می‌کند و به این ترتیب همین بیت آخر نتیجه فال و خوب یا بدبودن آن را مشخص می‌کند.

### ۲-۳. سیمای معشوق در اشعار فال چهل سرو

شیواترین اشعار سراینندگان، اشعاری است که در وصف جوانی، عشق و اوصاف معشوق است؛ زیرا شعر بهترین زمینه برای پرورش احساسات و بیان آن‌هاست. اشعاری که در زمینه توصیف معشوق در ادبیات غنایی وجود دارد، از جنبه‌های مختلف از جمله وصف معشوق از لحاظ زیبایی‌های ظاهری، ویژگی‌های اخلاقی معشوق و القاب شاعرانه قابل بررسی‌اند. شاعران با دیدن زیبایی‌های ظاهری و صوری معشوق از طریق مانند کردن ویژگی‌های ظاهری به پدیده‌های طبیعی؛ مثل تشبیه روی به گل،

چشم به نرگس و... به توصیف هنری و اغراق آمیز این زیبایی‌ها می‌پرداخته‌اند. «هرچه نگاه شاعر به محیط اطراف خود دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد، تصویری که انگیزه خیال او باشد، شاعرانه‌تر و تخیل‌آمیز تر خواهد بود» (چرمگی عمرانی، ۱۳۹۲: ۶۸). در ادب غنایی، شناسنامه معشوق محدود به صفت و تشبیهاتی شد که در عالم واقع برای شاعران و سرایندگان وجود داشت و شاعران با دستکاری و ایجاد تغییرات، سعی در بیان این اوصاف و ویژگی‌ها داشتند. همین موضوع در ابیات فال چل‌سرو نیز قابل مشاهده است. جالب آن است که شاید به دلیل انتظار بیش از حدی که شاعران از معشوق خویش داشتند، هر گونه عکس‌العملی را به بی‌مهری معشوق تعبیر کرده و بیشتر در باب بی‌وفایی و بی‌مهری او که می‌توان آن را از اوصاف منفی معشوق دانست، سخن گفته‌اند. حتی ناز و جلوه‌گری معشوق، عاشق را خونین‌دل می‌کند. در سطور پیش‌رو اوصاف این معشوق در ابیات چل‌سرو و در دو بخش زیبایی‌های ظاهری و زیبایی‌های معنوی دسته‌بندی شده است. همچنین زیبایی‌های ظاهری در دو قسمت اوصاف عمومی و اوصاف اختصاصی بیان شده است.

### ۱-۳-۲. زیبایی‌های ظاهری

#### ۱-۳-۲-۱. زیبایی‌های عمومی

منظور از زیبایی‌های عمومی، آن دسته از اوصافی است که عموماً در جهان ادبیات، معشوق را با آن می‌شناسند؛ داشتن چهره‌ای چون گل و قدی چون سرو و چشمانی خمار و لب و دهانی چون شکر و دندان‌هایی چون دُر از ویژگی‌های بارز آن است. اما در میان همین ویژگی‌های عمومی می‌توان شاخصه‌ها و اوصافی را یافت که نشان از اختصاص این زیبایی‌ها به مناطق غرب کشور دارد. از جمله سبزه رو بودن، گردن بلوری‌داشتن، دهانی چون پنبه‌داشتن.

#### ۱-۳-۱-۱-۱. وصف چهره

#### - رنگ و روی

#### - سوزَه و سوزَه بالا بَرز (سبزه و سبزه بلند بالا)

سبزه‌رو بودن یکی از ویژگی‌های معشوق فال چهل‌سرود است که در بیشتر ابیات در کنار ویژگی بلندبالایی به کار برده می‌شده است. سوزَه بالا بَرز (سبزه بلند بالا) از جمله اوصافی است که در چل‌سرو بسامد بالایی دارد. نکته جالب این است که معشوق ادبیات فارسی عموماً به سفیدرویی و ماه‌جبین بودن شناخته شده است. در ادبیات سنتی ما و در سنت‌های شعری ادبیات عامه، معشوق با قد و قامت بلند و موزون مورد ستایش قرار گرفته است. در این بیت و ابیات بعد ویژگی بلندبالا بودن معشوق به عنوان یک نمود زیبای ظاهری مورد اشاره قرار گرفته شده است.

خدا خدام بی وارون بواری سوزه بالا برز آو ژ جو باری

xodā xodām bi vārān bowari / sowza bālā barz āw ža jū bāri

برگردان: دعا می‌کردم و از خدا می‌خواستم باران بیارد و سبزه بلند بالای من به سر چشمه برود، آب از رود بیاورد (تا من او را ببینم).

خوشال و خوتان خوش و حالتان سوزه بالا برز هات ویری مالتان

xoašāl va xoatān xoaš va hāletān / sowza bālā barz hāt vire māletān

برگردان: خوشا به حالتان. خوشا به حالتان؛ که آن سبزه بلند قد (یار و محبوب من) به خانه‌تان آمده‌است.

گوینده با حسرت، به کسانی که با معشوق بلند بالای او نزدیکی دارند رشک می‌برد.

شوموئنگی خو و شرط خوشت بو سوزه بالا برز و بن کشت بود

šow mongi xūa va šart xoašet bū / sowza bālā barz va ben kašet bū

برگردان: شب مهتابی قشنگ است به شرط آن که دلت خوش باشد. و دلخوشی وقتی است که آن سبزه بلند بالا کنار دست نشسته باشد.

#### - سوزَه (سبزه)

داشتن پوستی گندم‌گون یکی از اوصاف متمایز و زیبا برای معشوق است. این ویژگی با عنوان سوزَه (سبزه) در بسیاری از ابیات چل‌سرو مورد توجه است.

بیم و شوان یه گله پسی سوزه بنیشی خوم بیم و دسی

bima va šūvān ye gala pasi / sowza beniši xom bem va dasi

برگردان: چوپان یک گله گوسفند هستم. کاش محبوب سبزه رویم بنشیند و با کمک او گوسفندان را بدوشیم.

اشاره به رسم دوشیدن گوسفندان است که چوپان گوسفندان را یکی یکی می‌گیرد و برای دوشیدن به یکی از خانم‌های ایل می‌سپارد.

سوزه خوش هاتی پات ار چاوانم ار تو مهمانی تاگه بزائم

sowza xoaš hāti pāt ar Čāwānem / ar to mehmāni tāga bezānem



سیمای معشوق در فال چل سُرُو... (ص ۹۳-۱۱۵)-----سودابه فرهادی و ... ۱۰۱

برگردان: سبزه روی من خوش آمدی، قدم بر چشمانم گذاشتی؛ اگر قرار است مهمانم باشی تا بدانم و باخبر باشم.

در کنار سبزه بودن، روی چون برف داشتن هم در بیتی از ابیات چهل سرو آمده است که ظاهراً تنها بیتی است که در آن به سفیدی روی معشوق اشاره شده است. البته باز در مصراع بعد، سبزه رو بودن آورده شده است. گویا شاعر بر همان عهد است که بود و باز برای سراینندگان چهل سرو، سبزه بودن بر سفید بودن برتری دارد:

سوزه سوزیکه و سر نَساران      سفید برفیکه شفای بیماران  
sowza sowzeka va sar nesārān / sefid barfika šafāi bimārān

برگردان: یار من، یار زیارو و سبزه چهره ای است که بر روی نَسارا قرار دارد. همان گونه که برف از بین برنده تشنگی فرد تشنه است، یار من نیز شفابخش دل مشتاق من است.

حکیمم تو بین من کی داشتَم درد      سوزه سیرم که لوی بکه زرد  
akimem to bin me kei dāštem dard / sowza seirem ka lewi beka zard

برگردان: ای یار سبزه رویم، مرا تماشا کن و به من لبخند بزن؛ اگر تو طیب من باشی، من کی درد خواهم داشت؟

#### - چشم

شاید در میان شعر شاعران، هیچ عضوی از بدن به لحاظ دارابودن جلوه های زیبایی، به اندازه چشم مورد توجه قرار نگرفته است. در میان ابیات چهل سرو نیز چشم با ویژگی هایی مختلف از قبیل تیزبین بودن، سیاه رنگ بودن، مست و مخمور بودن، سرمه کشیده بودن توصیف شده است.

#### -چشمان سیاه و سرمه کشیده و تیزبین معشوق

جفتی چیم دیرین چوی دوربین آلمان      ای قصرا مایژین ارا هورامان  
jefti Čāw dirin Čoi dūrbīn ālmān / e qasrā māžīn arā howrāmān

برگردان: یک جفت چشم داری که در تیزبینی و دوربینی مانند دوربین آلمانی است. از قصر شیرین نگاه می کنی، منطقه اورامان را می بینی.

چیمَل سیارش مَسِ خُمَارَ      او عه من بَیر جویا شِکارَ  
Čāwal siāraš mase xoāmra / ow la men bater joyā šekāra

برگردان: یار من، با آن چشم‌های مشک‌سرمه‌کشیده و مست [دل می‌برد]، او بیشتر از من در پی شکار است (من شکارچی هستم در حالی که او در پی شکار من است).

چَن شَهْرِي گَشْتَم دُكَانَل بَسْتِم سُرمَه چِمِگَت نَكْتَه دَسِم

Čan Šari gaštem dokānal bastem / sorma Čāwakat nakafta dasem

برگردان: [محبوب من]، چندین شهر را گشتم و دکان‌ها را گردیدم؛ اما سرمه‌ای که لایق چشمان زیبای تو باشد نیافتم.

اَر دُوس هِزار بُو هَر تُو یارمِین تُو کَل رَژِیانُو شِکارمِین

ar dūs hezār bū har to yaremin / to kale ražīā nū šekāremīn

برگردان: اگر هزار دوست هم داشته باشم، تو تنها یار منی. تو آن آهوی سرمه‌کشیده و نگارگری‌شده و خوش آب و رنگ و تازه شکارشده منی.

گوینده در برابر معشوق خویش اعتراف می‌کند که اگر حتی هزاران یار نیز برگزیند، باز او را با آن چشم‌های سرمه‌کشیده، بر همه ترجیح می‌دهد.

#### - لب و دهان و دندان

از ویژگی‌های دیگر معشوق که در هنگام برشمردن زیبایی‌های او مورد توجه شاعران است، لبان غنچه‌ای، خوشبویی و شیرینی و شکر افشانی دهان، دندان‌های صدف‌گون، سفید و زیبا است؛ که این ویژگی‌ها در ابیات چهل‌سرو دارای بسامد زیادی است. لازم به ذکر است که در وصف لب و دهان معشوق در فال چهل‌سرو تشبیهی قابل توجهی وجود دارد و آن تشبیه لب‌های معشوق به پنبه است که در ادب فارسی کم‌نظیر است.

#### - دَم کُل

خوشاَل کُری گَرَمَسیر جاسی مَنزِل و مَنزِل دَم کُل هامساسی

xoašāl va kori garmasir jāsi / manzel va manzel dam kol hāmsāsi

برگردان: خوشا به حال آن پسری که در بیلاق به سر می‌برد و هر جا را که نگاه می‌کند، معشوق غنچه دهان خود را می‌بیند.

- تشبیه لب به پنبه

خاص دَمی دیرین چوی پَمی نَرَمَه ساتی و حَرف بازارت گَرَمَه

xās dame dirin Čoi pami narma / sāti va harfe bāzāret garma

سیمای معشوق در فال چل سُرُو... (ص ۹۳-۱۱۵)----- سودابه فرهادی و ... ۱۰۳  
برگردان: خوب دهانی داری، مانند پنبه نرم است، هر ساعت با یک حرف، بازار صحبتت با دیگران گرم است.

گوینده لب‌های معشوق را در نرمی و لطافت به پنبه تشبیه کرده است. البته می‌توان با توجه به مصرع دوم، نرم‌گویی معشوق را نیز استنباط کرد که با ملایمت در گفتار، برای خویش بازار گرمی می‌کند.

- تشبیه دهان به شیرینی قند

تشبیه دهان و دندان به قند نیز از تشبیهات پر بسامد فال چهل‌سرو است. این مشبّه‌به یکسان برای دهان و دهان از دو وجه مورد استفاده قرار گرفته است: وجه شبه شیرینی قند برای دهان و سفیدی آن برای دندان.

دم قن دنان قن لوی شگرینیم آفرین ژدوس صد آفرینیم  
dam qan denān qan lew šekarinem / āfarin ža dūs sad āfarinem

برگردان: ای آن‌که دهانت چون قند شیرین و دندان‌هایت چون قند سفید و لبانت چون شکر است، آفرین و صد آفرین بر تو ای یار من.

دم قن دنان قن گشت گیانت قنه حالو قن فروش قن منی چنه؟  
dam qan denān qan gešt giānet qana / hālū qan ferūš qan mani čana

برگردان: دهانت چون قند و دندان‌ت چون قند است و حقا که کل بدنت چون قند سفید و شیرین است. ای قندفروش، قند تو در برابر یار تمام‌قند من چه ارزشی دارد؟  
گوینده با غرور یار خود را بر رخ دیگران می‌کشد.

- شیرین‌زبان بودن / تشبیه زبان به نبات

بوشن دوسکی زون چوی ناواتیم تشویشی نکیش یسه مه هاتیم  
būšna dūsake zūn Čoi nāwātem / tašviši nakiš yasa me hātem

برگردان: به یارم که زبانش چون نبات شیرین است، بگویند که پریشان خاطر نباشد که من دارم می‌آیم.

- تشبیه دندان به صدف

خانمی ژ ملک کلهر کردیه تور دنان چو صدف گردن چو بلور  
xānemi ža melk kalhor kerdiya tūr / denān Čo sadaf garden Čo bolor

برگردان: خانمی از منطقه کلهر قهر کرده است که دندان‌هایی چون صدف و گردنی مانند بلور شیشه درخشان دارد.

همان طور که پیش‌تر اشاره شد؛ از ویژگی‌های ابیات چهل‌سرو اشاره به فرهنگ‌های همجوار است. این بیت به پراکندگی رسم فال چهل‌سرو در مناطق کردنشین اشاره می‌کند.

سَر کج سَرَوَن کج، کج وَ بانِ کج دِنان چو صَدَف بالا چو نیوچ  
Sar kaj sarvan kaj, kaj va bane kaj / denān Ču sadaf bālā Čuw neyvāč

برگردان: سرت را کج کرده‌ای و سربندت را کج گذاشته‌ای. دندان‌هایت چون صدف و قد و بلایت، چون نی بلند و رسیده است.

سر کج کردن به ناز و عشوه‌گری معشوق اشاره دارد. تکرار واژه کج در این بیت به زیبایی آن افزوده است.

## ۲-۱-۱-۲-۳. وصف زلف

زلف معنای مجازی واژه گیسو و مو است. زیرا در اصل زلف حلقه‌ای چوبین بوده‌است که بر چارچوب در نصب می‌کرده‌اند. در ابیات فال چهل‌سرو نیز واژه زلف با افزودن صفاتی از قبیل چتری بودن، مورد استفاده قرار گرفته‌است. یکی از سنت‌های زیبای گذشته در میان عاشق و معشوق، همراه داشتن یک تار از زلف معشوق در نزد عاشق است که در ابیات چهل‌سرو هم بسامد قابل توجهی دارد. تار زلفی که عاشق با آن یقئه پیراهن خود را بدوزد و آن را چون پابندی به پای خود ببندد.

- به همراه داشتن تار از زلف معشوق

تالی ژ زلفت بی‌ل لامو و جای مچم زوتر بامو  
tāle ža zolfet bila lāmawa / va jāei mačem zoiter bāmawa

برگردان: یک تار از زلفت را به یادگار پیش من بگذار، جایی می‌روم (تا با داشتن آن تار زلف شوق به بازگشت داشته‌باشم) و زود برگردم.

تالی ژ زلفت و یقم بدوزم و غریوی مچم نخوای بسوزم  
tāle ža zolfet va yaqam bedūzem / va ɣariwi mačem naxāy besūzem

برگردان: یک تار از زلفت را به من ببخش تا یقئه پیراهنم را با آن بدوزم، به غربت می‌روم؛ شاید با داشتن تار زلفت از فراق و هجران نسوزم.

تالی ژ زلفت پایچ پامه تاروژ قیامت هر ایره جامه  
tāle ža zolfet pā piče pāma / tā rūž qiāma har era jāma

برگردان: یک تار از زلف مرا پابند کرده‌است. تا روز قیامت تو را ترک نخواهم کرد.

سیمای معشوق در فال چل سُرُو... (ص ۹۳-۱۱۵)-----سودابه فرهادی و ... ۱۰۵

-لفظ چتر<sup>۲</sup> برای مو

مالو مالداریم دو قُروش پوَلْه کُل بگم وَ نِسار اَ چتِر حویله

mālo maldārim do qorūš poila / kol bekam va nesār a Čater hoila

برگردان: همه دارایی ام مقدار کمی پول است. می خواهم همه آن را فدای دوستم که موهایش طلایی است، کنم.

وَسا چترکت ساتی بگم خاو شا جهنم جام بو نیو نوای آو

va sã Čaterakat sãte bekam xāw / Šã jahnem jām bū niow nūay āw

برگردان: ای کاش، در سایه زلف تو ساعتی بخوابم و استراحت کنم؛ در آن صورت حتی اگر در جهنم هم باشم، مهم نیست.

چتِر چو چویر، چویر چو چتِر پَرورده کیتی و گلاو و عَطِر

Čater Čoi Čowir Čowir Čoi Čater / parwarda keiti va golāw o ater

برگردان: زلفانت، چویر خوشبوست. نه برعکس، چویر خوشبو زلف توست. زلفت را با گلاب و عطر شستشو کن.<sup>۳</sup>

بیت هم تشبیه مقلوب دارد و هم تشبیه تفضیل. یک بار زلف را در خوشبویی به چویر مانند کرده و یک بار به عکس پریشانی چویر را به زلف معشوق. و حتی با تفضیل زلف معشوق به چویر، چویر را مانند زلف او دانسته است.

۳-۱-۱-۳-۲. وصف گردن

سَرَونی داسی چپ و راس قُلاو مِل چو بَطری شیشَه پَر گُلاو

sarvani dāsi Čapo rās qolāw / mel Čo botori šiša per golāw

برگردان: سربندی را به سر بسته است و موهایش را از دو طرف آن آویزان کرده است. گردن او مانند یک بطری پر از گلاب، باریک و درخشان و بوییدنی است.

خانمی ز ملک کلهر کردیه تُور دِنان چو صَدَف، گَرَدَن چو بُلور

xānemi Ža melk kalhor kerdiya tūr / denān Čo sadaf garden Čo bolur

برگردان: خانمی از منطقه کلهر قهر کرده است که دندان‌هایی چون صدف و گردنی مانند بلور دارد.

۴-۱-۱-۳-۲. وصف قد

-بلند بالایی

أَبالَا بَرَزَه ز دویر دیاره یار دار حنایا میخک باره  
a bālā barza ža dovīr diyāra / yā dāre hanā yā mixak bāra

برگردان: آن یار بلندبالای من از دور مشخص است. او آن قدر خوشبوست که یا رایحه خوش حنا را با خود دارد و یا بوی خوش میخک از او به مشام می‌رسد.

بَرزین پَنگین چو دار گُلین میوه ت شیرینه صدگه کاملین  
barzin belangin Čov dare golin / mivat širina sad ga kāmelin

برگردان: (محبوب من)، تو بلند بالایی، مانند درخت پر از گل هستی، میوه‌ات شیرین است و کامل و بالغ شده‌ای.

بالاکت بَرزَه چَنه چناری آهفت ایمامه بد و ریت ناری  
bālākat barza Čena Čenāri/a haft imāma bad va rit nāris

برگردان: قدت بلند است همچون درخت چنار. امیدوارم با نظر لطف و عنایت هفت امام برای ت حادثه بدی پیش نیاید.<sup>۴</sup>

أَبالَا بَرزَو دویر دیاره چوی مونگ گُل غنچه اول وهاره  
a bālā barza a dovīr diyāra / Čū mong govī yonČa aval vahāra

برگردان: آن یار بالا بلند من، با بلندی قدش از دور مشخص است. او مانند غنچه اول بهار دیدنی است و به چشم می‌آید.

غنچه اول بهار به تازه‌رویی و طراوت روی معشوق اشاره دارد.

۵-۱-۱-۳-۲. وصف کمر

شاعران ادبیات پارسی و سرایندگان شعر در میان اقوام مختلف از دیرباز کمر باریک را زیبا می‌دانسته‌اند و معشوق خود را به خاطر این ویژگی ستوده‌اند. در ابیات چهل‌سرو نیز این زیبایی ظاهری ستوده شده است.

مال و مال داریم گشت می حراج گم آر قی باریک نام دمی ماچ گم  
mālo mālđārim gešt me harāj kam / ara qey bārik nām dami māč kam

سیمای معشوق در فال چل سُرُو... (ص ۹۳-۱۱۵)----- سودابه فرهادی و ... ۱۰۷  
 برگردان: تمام مال و دارایی ام را می خواهم حراج کنم و همه را فدای یار کمرباریک خود کنم و دهانش را  
 بیوسم.

### ۶-۱-۱-۳-۲. وصف خال

خال نیز از ویژگی هایی است که شاعران همواره معشوق زیبا را به داشتن آن می ستوده اند و به این نقطه  
 سیاه رنگ بر جای جای بدن معشوق توجه کرده اند.

دَسَکَم بَگَر بَوْرَ و مَالِکَت بَگَم وَ مِیْمَان تَیَا خَالِکَت

dasakam beger bov ra mālakat / bekama mimān tanyā xālakat

برگردان: [محبوب من] دستم را بگیر و مرا به خانه ات ببر و مرا مهمان آن خالت کن.

أر دوس بزانی حال من چوینَه نَه زُلف میلی نَه خال وَه سینَه

ar dūs bezāni hale men Čuna/ na zolfā meyli na xāl va sina

برگردان: اگر دوست (محبوب و معشوق من) بداند حال من تا چه اندازه پریشان است؛ نه زلف برای  
 خود می گذارد و نه خال سینه اش را.

کندن زلف و خال، نشان از غم دار بودن و عزادار بودن است.

خوشال و کوری منیشیا و لات دَسَه مه مالیا خال پَنجَه پات

xošāl va kori maniši va lāt / dasa mamālyā xālal panja pāt

خوشا به حال آن پسری که یک روز کنار تو می نشست و خال های پنجه پایت را لمس می کرد.

### ۷-۱-۱-۳-۲. صدای زیبای معشوق

ایمَشُو دیمَ خاو کوکی مَشاقان تومَرز ی لیل مَچو و باوان

imšow dima xāow kowki mašaqān / tomarz ya Leila maču va bāvān

برگردان: امشب خواب دیدم کبکی آواز می خواند. بی شک این لیلی مجنون پرور من است که به دودمان  
 خود برمی گردد.

کبک در این بیت استعاره از معشوق است و صدای زیبای او منظور شاعر بوده است.

دَنگه دَنگه مای وَ کُرد مالان ی صدای دوس که هر منالان

danga danga māy va kordamālān/ya sedāy dūsa ke har manālān

برگردان: صدایی می‌آید. از آن آبادی. بی‌شک آن صدای دوست (یار و محبوب من) است که از ناراحتی فراق می‌نالد.

کردمالان اشاره به محل سکونت کردها دارد که می‌تواند چادر عشایر یا آبادی‌ها و روستاهای کردنشین داشته باشد.

## ۲-۳-۱-۲. زیبایی‌های اختصاصی

منظور از زیبایی‌های اختصاصی آن دسته از ویژگی‌هایی است که مختص دختران ایل و عشایر و روستاهای غرب کشور بوده است.

### ۲-۳-۱-۲-۱. سریند و گلونی بستن

سَرْدَارِیت مَخْمَلِ کُلْنَجِیت تَرْمَه      دَم تین و زلف شور عَاشِقِیت بيمَه  
sardārit maxmal kolenjet terma / dam tino zolf šūr āšequet bima

برگردان: ای دختری، که سرداریت از مخمل و کلنجه‌ای<sup>۵</sup> از جنس ترمه داری، و ای کسی که لبانی چون غنچه گل و گیسوانی فروهشته داری.

سَر کج سَرَوَن کج، کج وَ بَانِ کج      دِنَان چو صَدَفِ بَالَا چو نیوچ  
sar kaj sarvan kaj, kaj va bane kaj / denān ĉu sadaf bālā ĉuw neyvaĉ

برگردان: سرت را کج کرده‌ای و سربندت را کج گذاشته‌ای. دندان‌هایت چون صدف و قد و بالایت چون نی بلند و رسیده است.

سر کج کردن نشانی از ناز و عشوه و جلوه‌گری است. در این بیت گوینده با تکرار واژه «کج» زیبایی خاصی به بیت بخشیده است.

ژِبَلَنی کُو وِژم کَرْدَمَه گِل      آرا تو لَه دِت گُلونِی وَ مِل  
Ža belani kow vežem kerdma gel / arā towla det golvani va mel

برگردان: از بلندای کوه خودم را به پایین انداختم، به خاطر آن دختر کم‌سن و سال که سریند به دور گردن انداخته بود.

### ۲-۳-۱-۲-۲. مشک بر دوش داشتن

کُنه کی کولت پوسِ شِکَار      آو کَه نامی شَفای بيمَار  
konakey kület pūse šekāra / āvakey nāmei šafāy bimāra



سیمای معشوق در فال چل سُرُو... (ص ۹۳-۱۱۵)-----سودابه فرهادی و ... ۱۰۹  
برگردان: مشک روی دوش، از پوست شکار است و آب داخل آن شفابخش بیماران عشق توست.

کُرَل بون بچیم سَرَسِراو چوَلَه زَرَن پَا و پاوینِک اَکَلَنَه کَوَلَه

koeral būn bečim sar serāw Čūla / zerana pā vo pāvinek a kolna kūla

برگردان: پسرها، بیایید به سر سراب برویم و منتظر بمانیم کسی نیست. صدای خشاخش زیور آلات پای دختر مشک به دوش می آید.

در این بیت هم ویژگی مشک به دوش داشتن و هم پابند به پای داشتن که از ویژگی های ظاهری زنان ایل و عشایر غرب کشور است مد نظر بوده است.

۲-۳-۱-۲-۳. پاوینک (پابند) داشتن

کُرَل بون بچیم سَرَسِراو چوَلَه زَرَن پَا و پاوینِک اَکَلَنَه کَوَلَه

kowral būn bečim sar serāw Čūla / zerana pā vo pāvinek a kolna kūla

برگردان: پسرها، بیایید به سرچشمه برویم و منتظر بمانیم، کسی نیست. صدای خشاخش زیور آلات پای دختر مشک به دوش می آید.

۲-۳-۱-۲-۴. جلیقه و بالاپوش داشتن

چَل گو چَل نیمگو چَل کریم خانی نُقرَه ریژ کِردی تا سَر زرنانی

Čel go Čel nim go Čelkarimxāni / noqra riž kerdiya tā sar zerāni

برگردان: جلیقه اش را با پولک هایی از نقره و سکه های کریم خانی آراسته است و غرق در زر و زیور شده است. آن جلیقه ای که بلندی آن تا سر زانوانش می رسد.

گو و نیمگو اشاره به پولک ها نقره ای دارد؛ که زنان بر بالاپوش خود آویزان می کرده اند.

۲-۳-۲. ویژگی های معنوی

این اوصاف را می توان در دو دسته اوصاف مثبت و اوصاف منفی دسته بندی کرد. از ویژگی های مثبت می توان به ناز و کرشمه و جلوه گری، عنایت به عاشق، همراز بودن، شفابخشی، نکته گویی، و از جمله ویژگی های دل آزار معشوق که عاشق را خونین دل می کند می توان به بی توجهی، به دنبال حرف مردم بودن، سنگین دلی و بی رحمی، معاشرت و آمیختن با بیگانگان، امتناع، قهرکردن و حيله گری را نام برد.

۲-۳-۲-۱. اوصاف مثبت

۲-۳-۲-۱-۱. ناز و کرشمه و جلوه‌گری

ایمرو و نام سویر دوسگم دیمه او بازی مکرد من لیوه بیمه  
imerū va nām sover dūsakam dima / ow bāzi makerd men liva bima

برگردان: محبوبم را در مراسم عروسی دیده‌ام. او به رقص و بازی برخاسته است و مرا با رقص خود دیوانه کرده است.

برنج کَرَدَمَه او سَر خروس بِریم و نیش برزنگ هم کُرَل چریم  
berenj kerdma āow sar xorūs berim / va niše beržang ham koral čerim

برگردان: برنج خیساندم و خروسی را سر بریدم. آن گاه به اشارهٔ مژگان، و با ناز و کرشمه و جلوه‌گری، پسران جوان را فرا خواندم.

کم بو کم بچو کم بیر ورم آخِر داوران مارینه سَرم  
kam bū kam bečū kam beyar varem / āxer dāvaran marina sarem

برگردان: کمتر بیا و برو. کمتر جلوه‌گری کن. کمتر از روبروی چشمانم عبور کن. بالاخره مرا با این همه ناز و عشوه‌گری، عزادار می‌کنی.

خانم ابالاخانَه قالی تَکنی قالی توز نیری هر خوی لَقنی  
xānem va bālā xāna qāli takeni / qāli tūz neri har xowey laqeni

برگردان: خانم محبوب من از ایوان بالایی قالی تکان می‌دهد. قالی گرد و خاکی ندارد و بهانه‌ای پیش نیست. (او با این کار خود را نشانم می‌دهد و به نوعی جلوه‌گری می‌کند.)

۲-۳-۲-۱-۲. عنایت به عاشق

و یادته مای کارد بیری دَسَم دَسَمال هاوردت بَسی که دَسَم  
va yādta māy kard beri dasem / dasmāl hāverdet basi la dasem

برگردان: یادت می‌آید که یک روز کارد دستم را برید و تو دستمال آوردی و دستم را بستی؟

یه شو تا و صو شَم سُوزانم بی طبل شادی دام دوس میمانم بی  
ye šow tā va so, šam sūzānem bi / table šādi dām dūs mimānem bi

سیمای معشوق در فال چل سُرُو... (ص ۹۳-۱۱۵)-----سودابه فرهادی و ... ۱۱۱

برگردان: یک شب تا صبح در زیر نور شمع بیدار ماندم و در دل، طبل شادی می‌نواختم؛ زیرا که دوست مهمان من بود.

طبل شادی نواختن کنایه از خوشحالی بسیار است.

۳-۲-۱-۲. هم‌راز بودن

دوسه خوش هاتی پات و چووانم جای راز و نیاز نیمه شـاوانم

dūsa xowaš hāti pāt va čāvānem / jay rāzo niyāz nima šāvānem

برگردان: دوست هم‌راز و همدم نیمه شب‌های من، خوش آمدی و قدم بر چشمانم گذاشتی.

اصطلاح «چاو» به معنی «چشم» به پراکندگی فال چهل‌سرو در مناطق کردنشین اشاره دارد.

۴-۲-۱-۲. شفابخشی

طیب خوش هاتی نور و پاتنه وه داری دردگم حـا و لاتنه وه

tabib xowaš hāti nowr va pātava / darmān dardakat hā ta va

برگردان: ای طیب من، خوش آمدی. قدمت نوریاران باد که داروی تمام دردهای من پیش توست. طیب استعاره از معشوق است.

۲-۳-۲-۲. اوصاف منفی

۱-۲-۲-۳. سردی و بی‌توجهی

هاواگت برزه نمیکین مه سر یه چه جنسی بی تو کردت ور؟

hāvākat barza nemaleynma sar / ya če jensi bi to kerdeta var

برگردان: این چه راه و روش نامناسبی است که تو در پیش گرفته‌ای؟ این چه لباسی از غرور و تکبر است که به تن کرده‌ای؟ (بسیار مغرور و متکبر شده‌ای و دیگر توجهی به من نداری؟) این چه جنسی است که پوشیده‌ای: کنایه از غرور و تکبر داشتن است.

۲-۲-۳-۲. به دنبال حرف مردم بودن

دوس اول خاص، ایسه میل سردم لیم یاخی ییه، ژه حرف مردم

dūse aval xās iska meyl sardem / lim yaXi biya va harfe mardem

برگردان: آن یارم که در ابتدا همراه و همدل با من بود اکنون نسبت به من سرد میل شده‌است و با حرف مردم از من می‌گذرد.

مَرِّ مِّنْ چَه وَتَم، تَو چَه شِنَفْتی وَحَرْف نَاکَس، تَو ژَه مِّن کَتی  
mar men ča vetem, to ča šenafti / va harfe nākas to ža men kati

برگردان: من چه می‌گویم، تو چه برداشت می‌کنی! (مگر من چه گفته‌ام که تو از حرف‌های من بد برداشت می‌کنی؟) تو، با حرف ناکسان و بدخواهان از من دوری می‌کنی.

خَانِم وَ بِالَاخَانَه چای مَکَری نوش مِّن وَ ژیر خانَه کَرْدِیَه فراموش  
xānem va bālāxāna čāy makeri nūš / men va žir xān kerdiya farām

برگردان: خانم محبوب من، در طبقه بالایی برای خود چای می‌نوشد و من را که در زیرزمین هستم فراموش کرده‌است.

#### ۲-۲-۲-۳. سنگدلی و بی‌رحمی

آرَا لَارَه کَت چَو لَارَه نِیَه بَزَلَه ت وَ حَالِ بیچارَه نِیَه  
arā lārat čo lāra niya/bazelat va hāl bičāra niya

برگردان: نامهربانی تو عجیب است و شکل خاصی دارد و هیچ ترحمی به حال من بیچاره نمی‌کنی. سنگین‌دلی و بی‌رحمی نسبت به عاشق یکی از صفات معشوق است که در این بیت کاملاً مشخص است.

#### ۲-۲-۲-۴. معاشرت و آمیختن با بیگانگان

عَاموزَا مَنین و مِیَمَه زَا مَرْدِم وَ دِلِم مَنو و ماچَت نَکَرْدِم  
āmūzā menin mimezā mardem / va delem mano māčet nakerdem

برگردان: تو دختر عمومی من هستی اما با دیگران صمیمی (پسرخاله) می‌شوی. این حسرت را به دل دارم که یک بار تو را ببوسم ولی نشده است.

در اصطلاح «میمه‌زا مردم» کنایه‌ای وجود دارد و گوینده با کنایه به معشوق خود می‌گوید: با آنکه نسبت نزدیکی با من داری اما با دیگران صمیمی می‌شوی.

#### ۲-۲-۲-۵. بدخلقی

تَو لَارَه نَه گَه لَارَه کِیش نِیَم خُلَقَت تَنگ نَگَه وِیَرَه نِیش نِیَم  
to lāra naka men lāra kiš niyem / xolqet tang naka veyra niš niyemūš

برگردان: تو چهره‌ات را در هم نکش و با زخم زبان مرا میازار و به دلیل ماندن من در این جا خلقت را تنگ نکن؛ زیرا که من ماندنی نیستم.

### ۶-۲-۲-۳-۲. امتناع

خانیم نیمیری گوشتِ شِکارِم      کُو گُردی بِگَم آرا کی باِرم  
xānem nemeyri gošte šekarem / kow gardi bekam arā ki bārems

برگردان: محبوبم از خوردن گوشت شکاری که من آورده‌ام امتناع می‌کند، پس من دیگر برای دلخوشی چه کسی به کوه بروم و برای چه کسی شکار کنم؟

### ۷-۲-۲-۳-۲. قهر کردن

ایمِشو چَن شَو مایینِ خاوم      اِکی توریانِ گَلاری چاوم  
imšow čan šowa māna xāwem / e ki tūryāyna gelārey čāvem

برگردان: امشب چند شب است که به خوابم می‌آیی. با کی قهر کردی ای مردمک چشمان من؟

### ۸-۲-۲-۳-۲. حيله گری

دوسِ دروزنِ دُم دُرُو لِقِن      رِنْدِ حیلَه بازِ بِن کیسه تِکن  
dose dorozen dom dorū laqen / rende hilabāz ben kisa taken

برگردان: ای دوست حيله گر که در تمام رفتارهایت فریبکاری دیده می‌شود، با حيله گری خود تمام دارایی مرا از من گرفته‌ای.

دو اصطلاح «دُم دُرُو لِقِن» و «بِن کیسه تِکن» از اصطلاحات قابل توجه این بیت است که می‌توان هر دو را نوعی کنایه از صفت دانست. هر دو به صفت حقه‌بازی و حيله گری معشوق اشاره دارد.

### ۳. نتیجه گیری

با توجه به آن‌چه گفته شد، ابیات فال چل سرو سرشار از سوز و شور و شوق عاشقانه است. معشوق در اشعار فال چهل سرو کاملاً زمینی است. با صورتی سبزه، لب و دهانی شکرین و دندان‌هایی چون دُر، بلندبالا چون سرو، شیرین حرکت چون آهو، با چشمانی خمار و زلفی پریشان و گردنی بلورین. همه وجود او پر از ناز و کرشمه و زیبایی است. سربندِ زیبایش چون تاجی به او عَزّت و مستی و غرور می‌بخشد. مشکِ بر دوش و پابندِ پایش همه گواهی دلبری اویند. او با صدای خشاخش قدم‌هایش قرار از دل عاشق می‌ریاید و در دوری و نیافت‌بودن چون ستارهٔ سهیل است. در یک کلام از حیث زیبایی‌های ظاهری، حد اعلاّی یک معشوق خواستنی است. هجرانش خانمان سوز است و عاشق در راه وصال او جان می‌بازد و سر فدا می‌کند و بی‌شک این معشوق گریز پا و دست‌نیافتنی با کینه‌کشی و رسواکنندگی و پرده‌داری و بی‌توجهی و بی‌مهری و سنگین‌دلی که جزو ذات بی‌پروای اوست؛ موجب

تکدر خاطر و آزرده‌گی دل عاشق نیز می‌شود و چون دیگر معشوقان در ادبیات جهان و ایران بی‌مهر و دل‌آزار و سنگین‌دل است و با عاشق خویش سر ستیز و عناد دارد و نمی‌توان از او انتظار وفا و رحم و مروت داشت. هر چند ممکن است گاهی نظر لطف و عنایتی به دل‌داده خویش داشته باشد اما به آن لطف‌های به انواع عتاب‌آلوده نمی‌توان چندان دلخوش بود.

در پژوهش انجام‌گرفته، اوصاف معشوق از دو جنبه ظاهری و معنوی مورد بررسی قرار گرفت و اوصاف ظاهری نیز در دو بخش زیبایی‌های عمومی و زیبایی‌های اختصاصی بررسی شد و در نهایت این نکات حاصل شد که: در کنار این اشتراکات، معشوق فال چل‌سرو از نظر ظاهری دارای ویژگی‌ها و اوصافی است که او را از معشوق ادب فارسی جدا می‌کند. اوصاف ظاهری چون سبزه‌روی بودن معشوق و تکرار آن در برابر سفیدروی بودن که خود ویژگی رایج معشوق ادب فارسی است. همچنین گردن بلوری داشتن، لبانی چون پنبه داشتن، کوتاهی لب بالایی به شکلی که هنگام حرف زدن و خندیدن دندان‌های معشوق معلوم باشد. مشک بر دوش داشتن و سر بند بستن به همراه پوشیدن جلیقه از اوصاف ظاهری متمایزی است که معشوق ایبات فال چل‌سرو را از معشوق شناخته‌شده ادب فارسی جدا می‌کند. این تمایز و تفاوت را شاید بتوان نشان از جغرافیا و محیط غرب کشور و تأثیر جغرافیا در ویژگی‌های ظاهری و سلیقه دانست.

### پی‌نوشت‌ها

- (۱). نثار که در مقابل «خورتاو» یا «برآفتاب» قرار می‌گیرد، منطقه‌ای پشت به آفتاب است و «برآفتاب» قسمت جنوبی کوه و آفتاب‌گیر است. قسمت شمالی که طبیعتاً برف آن ماندگارتر است و بالطبع خوش‌آب و هوا تر و با سرسبزی پایدار، نثار یا نثار می‌گویند.
- (۲). در توضیح اطلاق لفظ چتر برای مو می‌توان دو فرض در نظر داشت. اول آن که چتر واژه‌ای وضعی بین لک‌زبان‌ها برای مو باشد و فرض دوم این که بین چتر و مو تشابهی وجود داشته باشد. این تشابه را می‌توان با سایه‌بان بودن مو- همان طور که در ادب فارسی نیز رایج است (بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد) - ربط داد. موهایی که چون چتر سایه‌بان است.
- (۳). چویر روییدنی خوشبو است. در تشبیه مقلوب، یک بار زلف را در خوشبویی به چویر مانند کرده و یک بار به عکس، پریشانی چویر را به زلف معشوق.
- (۴). هفت امام منظور هفت امامی است که مرقد مظهرشان در عراق است و ارتباطی به شیعه هفت امامیه یا اسماعیلیه ندارد.
- (۵). منظور از سرداری و کلنجه، نوعی بالاپوش است که بر روی لباس می‌پوشیدند. تفاوت این دو در این است که کلنجه کوتاه‌تر بوده و جلیقه کوتاه محسوب می‌شده و معمولاً بدون دکمه بوده‌است؛ اما سرداری بلندتر بوده و با دکمه بسته می‌شده است.

## منابع

### کتاب‌ها

- آزادبخت، جهان‌شاه، (۱۳۸۶)، سروده‌های ماندگار فال (چهل‌سرو) و زاگرس‌نشینان به روایت آن، خرم‌آباد: شاپورخواست.
- اینگه دمانت، مورتسن، (۱۳۷۵)، کوچ‌نشینان لرستان، ترجمه محمد حسین آریا، تهران: انتشارات پژوهنده.
- بهار، محمد تقی، (۱۳۱۴)، تاریخ سیستان، تهران: خاور.
- جهان‌بخت، سیدحمید، (۱۳۸۵)، رند لرستان، خرم‌آباد: شاپورخواست.
- رحیمی، رستم، (۱۳۷۹)، بومیان دره مهرگان، کرمانشاه: انتشارات ماهیدشت.
- روح الامینی، محمود، (۱۳۶۸)، زمینه فرهنگ شناسی، تهران: عطارد.
- کوچکی، رشید، (۱۳۸۶)، از هگمتانه تا شوش، خرم‌آباد: فلک الافلاک.
- نجف زاده قبادی، امیدعلی، (۱۳۹۱)، ادبیات عامه لکی، خرم‌آباد: شاپورخواست.

### مجلات

- ابراهیمی، معصومه، (۱۳۹۳)، «خاستگاه، تاریخ و فرهنگ لک‌ها»، مجله فرهنگ مردم ایران، ش ۳۷، صص ۶۱-۷۲.
- توسلی، غلام‌عباس و سیاوش، قلی‌پور (۱۳۶۸)، «جهانی شدن و هویت فرهنگی قوم لک»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره هشتم، ش ۳، صص ۸۱-۱۰۴.
- چرمگی عمرانی، مرتضی، (۱۳۹۲)، «سیمای معشوق و عناوین والقاب شاعرانه او در اشعار به جا مانده از رودکی»، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، ش ۲۱، صص ۶۵-۸۲.
- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۹۴)، «کاربرد ویژگی‌های دوبیتی در بومی سروده‌های ایرانی»، مجله ادب پژوهی دانشگاه تربیت مدرس تهران، ش سوم، صص ۶۳-۹۵.